

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس خارج فقه

سال تحصیلی (۱۴۰۱ - ۱۴۰۲)

مشهد مقدس

توسط استاد:

سید ابوالفضل طباطبائی اشکذری

## فقه‌المسجد (مسجد تراز انقلاب اسلامی)

درس نهم: (یکشنبه ۱۴۰۱/۰۸/۰۱؛ برابر با ۲۶ ربیع‌الاول ۱۴۴۴)

الباب الثاني: امكانيات المسجد - الثاني: التعليم التربوي (حول رجحان تعلم العلم)

الدالة في المقام - الثاني: الاستدلال بالخبار

الطائفة الثانية: وهي الأخبار التي تدل على فضل العلم وفضل تعلمه (روايات سوم الى ششم)

بحث در مقام استدلال به روايات بر رجحان تعلم علم بود که آیا تعلم علم بر رجحان تعلم مطلق العلم دلالت

می‌کرد یا بر تعلم علم دین؟

گفتیم سه طایفه از روایات هستند که قابلیت استدلال برای بحث ما را دارند.

الاولی: الاخبار التي تدل على الزام الناس بتعلم العلم.

طایفه نخست: آن روایات و اخباری است که مردم را به علم‌آموزی ملزم می‌کند.

الثانية: الاخبار التي تدل على فضل العلم وفضل تعلمه.

طایفه دوم: روایاتی است که دلالت بر فضیلت علم و علم‌آموزی دارد.

الثالثة: الاخبار التي تدل على فضل مقام العلماء وعظمتهم.

طایفه سوم: روایاتی است که بر ارزش جایگاه علما و بزرگی آن‌ها دلالت می‌کند.

طایفه نخست نیز به سه دسته تقسیم می‌شود:

القسم الاول: الاخبار التي وردت بالفاظ الوجوب والفرض؛ رواياتی است که با لفظ «فرض و وجوب» وارد

شده است.

القسم الثاني: الاخبار التي وردت بلفظ الامر او ما شابهه و تبين لنا وجوب التعلم؛ رواياتی است که با لفظ

«امر» و شبیه به آن آمده است و وجوب یادگیری را به ما نشان می‌دهد.

القسم الثالث: الاخبار الناهية عن ترك التعلم؛ رواياتی است که از ترک علم‌آموزی نهی می‌کند.

«الاستدلال الاخبار الناهية عن ترك التعلم»

طایفه اول از روایات را بررسی کردیم و دانستیم که در مقام استدلال نمی‌تواند بر مدعا (رجحان تعلم مطلق العلم)

دلالت کند.

در جلسه گذشته وارد بررسی طایفه دوم از روایات شدیم. در جلسه قبل دو روایت را خواندیم و آن‌ها را بررسی

نمودیم. در این جلسه روایات دیگری را بررسی می‌کنیم.

### روایت سوم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدْقَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ يَوْمًا: «لَا

تَطْعَنُوا فِي عِيُوبٍ مِنْ أَقْبَلِ إِلَيْكُمْ بِمُودَّتِهِ وَلَا تَوْقِفُوهُ عَلَى سَيِّئَةٍ يَخْضَعُ لَهَا فَإِنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ أَخْلَاقِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَلَا مِنْ

أَخْلَاقِ أَوْلِيَائِهِ قَالَ: وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَثَ الْأَبَاءُ لِأَبْنَائِهِمُ الْأَدَبُ لَا الْمَالُ، فَإِنَّ الْمَالَ يَذْهَبُ وَالْأَدَبُ يَبْقَى

قَالَ: مَسْعَدَةُ يَعْنِي بِالْأَدَبِ الْعِلْمُ»<sup>۱</sup>.

مسعده گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که روزی به اصحاب خود می‌فرمود: کسی که از راه دوستی به شما روی آورد با نقل عیب‌های او رنجیده‌خاطرش مکنید و کار بدی [اگر از او سراغ دارید] که ذکرش او را سرافکنده می‌کند به یادش نیاورید که این کار [زشت و این عمل ناهنجار] از رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، از رفتار اولیاء خدا هم نیست؛ و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: به‌راستی که بهترین ارشی که پدران برای پسرانشان می‌گذارند ادب است نه مال، زیرا مال از بین می‌رود؛ اما ادب می‌ماند. [مسعده که راوی حدیث است] گوید: مقصود از ادب، علم است.

### شرح روایت

این روایت دو بخش دارد. صدر روایت را نمی‌خوانیم؛ اما در بخش دوم روایت، بهترین میراث پدران برای فرزندان‌شان را ادب معرفی کرده و به مال اشاره نمی‌کند، زیرا مال می‌رود؛ اما ادب ماندگار است.

مسعده بن صدقه ذیل حدیث می‌گوید: امام صادق علیه السلام از ادب، علم را قصد می‌کند و مقصود از ادب در اینجا علم است؛ یعنی «إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ لِأَبْنَائِهِمْ، الْعِلْمُ» ادب را تفسیر به علم می‌کند. این روایت از جمله روایاتی است که در منابع برای استدلال بر رجحان تعلم علم ذکر شده است.

پس طایفه دوم، طایفه‌ای بود که دلالت بر فضل علم و فضل تعلم علم می‌کرد. امام علیه السلام در این روایت می‌فرماید: بهترین میراثی که پدران باقی می‌گذارند علم است (ادب به علم تفسیر شد) و این علم و یادگیری آن فضیلت دارد. هر کسی یاد بگیرد و پدرش سبب یادگیری او بشود از فضل و فضیلتی برخوردار است.

### سند روایت

سند این روایت مشکلی ندارد، زیرا هارون بن مسلم همان هارون بن مسلم بن سعدان است؛ وی اهل سامرا و کاتب بوده است و ثقة می‌باشد.<sup>۱</sup> نجاشی او را تصدیق نموده و درباره‌ی وی فرموده است: «ثقة، وجه»؛<sup>۲</sup> در امامی بودن و عامی بودن مسعدة بن صدقه بحث‌هایی مطرح است؛ شیخ طوسی<sup>۳</sup> همانند کشی<sup>۴</sup>، بر عامی بودن وی تصریح کرده‌اند. سید خویی<sup>رحمه‌الله</sup> نیز پس از بیان این اقوال در کتاب خویش به این نتیجه می‌رسد که ایشان مورد وثوق و اعتماد است.<sup>۵</sup>

خلاصه این که این روایت از جهت سند اشکالی ندارد و قابل اعتماد است.

### دلالت روایت

اما نکته‌ی مهم درباره‌ی استدلال به این روایت این است که امام<sup>علیه‌السلام</sup> فرمود: «إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَثَ الْأَبَاءُ لِابْنَائِهِمُ، الْأَدَبُ»؛ پس سخن از علم نیست؛ اما در ذیل حدیث این چنین آمده است: «قَالَ مَسْعَدَةُ: يَعْنِي بِالْأَدَبِ الْعِلْمُ»؛ مسعدة گفت: امام از ادب، علم را قصد کرده است. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که این کلام، آیا از امام<sup>علیه‌السلام</sup> است یا از راوی (مسعدة بن صدقة)؟ می‌گوییم: این مطلب سخن راوی و تفسیر وی از سخن امام<sup>علیه‌السلام</sup> است. تنها ملاک معتبر برای ما تمسک به کلام امام<sup>علیه‌السلام</sup> و خود روایت است و تفسیر راوی برای ما اعتباری ندارد؛ چراکه راوی برداشت خویش را از کلام امام بیان کرده و می‌گوید که مقصود امام<sup>علیه‌السلام</sup> از ادب، علم است و نسبتی نیز به امام نداده است.

۱ - ر.ک: رجال العلامة الحلی، ص ۱۸۰، ش ۵؛ رجال برقی، ص ۵۲۴، ۳۸۶ و ۵۴۸.

۲ - رجال النجاشی، ص ۴۳۸، ش ۱۱۸۰.

۳ - رجال الطوسی، ص ۱۴۶، ش ۱۶۰۹-۴۰.

۴ - رجال الکشی، ج ۲، ص ۶۸۷.

۵ - معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۱۴۸-۱۵۱.

گاهی راوی می‌گوید: «قد فسرّ الامام الادب، بالعلم»؛ امام ادب را به علم تفسیر کرد؛ در اینجا می‌گوییم: راوی، تفسیر امام را نقل کرد؛ اما گاهی راوی تفسیر خویش را از کلام امام علیه السلام بیان می‌کند و در این صورت نمی‌توان در مقام استدلال به آن اعتنایی نمود. پس با این که روایت از جهت سند قابل اعتماد است؛ اما از جهت دلالت، خارج از استدلال می‌باشد و به کلام راوی اعتباری نیست. راوی کلام امام را تفسیر کرده، و ما نیز به حسب قوانین و ضوابط می‌توانیم آن را تفسیر کنیم. ادب مقوله‌ای است و علم مقوله دیگری است.

در روایات ادب به علم تفسیر نشده است، بلکه ادب، گونه‌ای از رفتار انسان است.

زمانی در بحث نهج البلاغه به صورت تفصیلی ادب را تفسیر نمودیم؛ اما علم، مطلب دیگری است و غیر از موضوع ادب می‌باشد. در هر صورت، چه این تفسیر درست باشد و چه نباشد، این امر دیگری است. «لو قلنا بصفة تفسیر مسعدة بن صدقة فی کلام الامام ابی عبدالله علیه السلام»؛ اگر بگوییم تفسیر او درست است، باز هم به آن اعتنایی نمی‌کنیم، چرا که تفسیر راوی است و کلام امام علیه السلام نمی‌باشد.

#### روایت چهارم

روى عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد الجعفي، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر، عن أبيه، عن جدّه علیه السلام، أن أمير المؤمنين علیه السلام قال في خطبة خطبها بعد موت النبي صلی الله علیه و آله و سلم: «أيها الناس، إنه لا شرف أعلى من الإسلام ولا كرم أعز من التقوى ولا معقل أحرز من الورع ولا شفيح أنجح من التوبة، ولا كنز أنفع من العلم، ولا عز أرفع من الحلم ولا حسب أبلغ من الأدب ولا نصب أوضع من الغضب ولا جمال أزين من العقل ولا سواة أسوأ من الكذب ولا حافظ أحفظ من الصمت ولا لباس أجمل من العافية ولا غائب أقرب من الموت أيها الناس إنه من مشى على وجه الأرض فإنه يصير إلى بطنها والليل والنهار مسرعان في هدم الأعمار ولكل ذي رمق قوت ولكل حبة آكل وأنت قوت الموت وإن من عرف الأيام لن يغفل عن الاستعداد لن ينجو من الموت غني بماله ولا فقير لإقلاله أيها الناس من خاف ربّه كف ظلمه و

مَنْ لَمْ يَرْعَ فِي كَلَامِهِ أَظْهَرَ هُجْرَهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهْمِ مَا أَصْغَرَ الْمُصِيبَةَ مَعَ عِظَمِ الْفَاقَةِ عَدَا هَيْهَاتَ وَمَا تَنَافَرَتْ إِلَّا لَمَّا فِيكُمْ مِنَ الْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ فَمَا أَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ التَّعَبِ وَالْبُؤْسَ مِنَ النَّعِيمِ وَمَا شَرُّ بَشَرٍ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَمَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مُحَقَّقٌ وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ<sup>۱</sup>.

عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از ابوجعفر محمد بن علی الباقر، از پدرش از جدش علیه السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد نمود، فرمود: ای مردم، شرفی برتر از اسلام، و کرمی عزیزتر از تقوی، و قلعه‌ای محکم‌تر از پارسایی، و شفیع‌ی موفق‌تر از توبه، و گنجی سودبخش‌تر از علم، و عزتی بالاتر از حلم، و شرف‌خاندانی رفیع‌تر از ادب، و رنجی پست‌تر از غضب، و جمالی زیباتر از عقل، و هیچ نوع زشتی، زشت‌تر از دروغ، و حافظی حفظ‌کننده‌تر از خاموشی، و لباسی برازنده‌تر از سلامت، و غائب و دوری نزدیک‌تر از مرگ نیست. ای مردم، بی‌گمان هر کس که بر روی زمین راه پیموده است، به درون آن روان می‌شود و شب و روز در ویران کردن بنیاد عمرها شتابنده‌اند و هر صاحب حیاتی در روی زمین نیرویی دارد و هر دانه‌ای را خورنده‌ای است و تو خود خوراک مرگی و بی‌گمان کسی که روزگار را بشناسد، از آمادگی غفلت نخواهد کرد، هیچ توانگری به یاری ثروتش و هیچ فقری به علت کمی دارایی‌اش، از مرگ نجات نخواهد یافت.

ای مردم، کسی که از خدای خود بترسد ظلمش را از مردم باز می‌دارد و کسی که در سخن گفتنش رعایت نکند سخنان زشت و هذیان گفتنش آشکار می‌گردد؛ و کسی که خیر را از شر نشناسد مانند چهارپایان است. چه کوچک است مصیبت دنیا در کنار فقر و فاقه فردا! هیهات! و شما دشمن و مخالف یکدیگر نشدید، مگر به علت رواج معصیت‌ها و گناه‌ها در میانتان، پس چه نزدیک است راحت این دنیا به رنج آخرت! و شدت فقر دنیا به نعمت‌های آخرت! و شری که منتهی به بهشت شود شر نیست و خیری که پس از آن دوزخ باشد خیر نیست؛ و هر نعمتی در کنار بهشت، حقیر و بی‌ارزش است و هر بلایی در قیاس با دوزخ سلامت است.

۱ - من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۶، ح ۵۸۸۰، باب النوادر؛ التوحید (للصّدوق)، ص ۷۳، ح ۲۷؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۸۰، ح ۵.

## شرح روایت

مرحوم شیخ صدوق رحمته الله این روایت را در «باب النوادر» کتاب خویش نقل کرده است. بخشی از حدیث در مقام استدلال قرار گرفته که به آن اشاره می‌کنیم.

ورع یک پله بالاتر از تقواست؛ تقوا اجتناب از محرمات است و ورع، علاوه بر آن، اجتناب از شبهات نیز هست. استشهاد به این قسمت از روایت است: «وَلَا كَنْزَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ».

## سند روایت

این روایت به‌خاطر وجود عمرو بن شمر در سلسله سند راویان حدیث، از جهت سندی ضعیف است. وی از جمله افرادی است که نجاشی او را ضعیف دانسته و در مورد او فرموده است: «عربی، روی عن أبي عبدالله عليه السلام، ضعیف جدا، زید أحادیث فی کتب جابر الجعفی ینسب بعضها إلیه، و الأمر ملیس»<sup>۱</sup>؛ ایشان عربی است و جدا ضعیف است، و علت ضعفش هم این است که به فرموده جابر جعفی - که از ثقات و اجلاء و صاحب کتاب است - وی برخی روایات را در کتاب‌های جابر جعفی اضافه کرده و برخی از آن‌ها را به او نسبت داده است؛ البته علی بن ابراهیم او را توثیق کرده است؛ ایشان در تفسیر خود از باب اینکه پدرش (ابراهیم بن هاشم) از او در ذیل تفسیر آیه ۱۲ سوره یوسف روایت کرده است، او را ثقه دانسته است؛ اما حق، عدم وثاقت اوست، همان‌طور که سید خویی پس از نقل اقوال دیگر رجالیون می‌فرماید: «الرجل لم تثبت وثاقته»<sup>۲</sup>؛ وثاقت ایشان برای من ثابت نشد.

## دلالت روایت

۱ - رجال نجاشی، ص ۲۸۷، ش ۷۶۵.

۲ - معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۱۷.



اما این روایت از جهت دلالت، با گذشت و چشم‌پوشی از ضعف سند نمی‌تواند بر رجحان تعلم مطلق العلم دلالت کند. حدیث مطلق است؛ امام علیه السلام فرمود: «وَلَا كَنْزَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ»؛ هیچ گنجی مفیدتر از علم نیست. امام علیه السلام در این جا اشاره به علم دین نکرده است؛ اما از عطف موجود در حدیث بر جهت‌های گوناگون (لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَا كَرَمَ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى وَلَا مَعْلٍ أَحْرَزُ مِنَ الْوَرَعِ وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ وَلَا كَنْزَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ) دانسته می‌شود که مطلق علوم مقصود نیست. این سیاق عطفی که هست و بیانگر این است که مقصود از این علم همراه توبه و همراه با اسلام و ... معرفت الله است. علمی که گرایش دینی در آن دارد. نمی‌توانیم این قسمت را جدا برداریم و به آن استشهاد کنیم. پس بعید است که امام علیه السلام در این جا مطلق علم و مطلق تعلم را اراده کرده است؛ بنابراین، این روایت نیز از استدلال ساقط است و امکان استدلال بر رجحان مطلق تعلم علم ندارد.

### روایت پنجم

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام: «...يَا هِشَامُ، إِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ وَإِنَّ الْكَيْسَ لَدَى الْحَقِّ يَسِيرُ، يَا بَنِيَّ، إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهَ وَحَشَوْهَا الْإِيمَانَ وَشِرَاعَهَا التَّوَكُّلَ وَقِيمَهَا الْعَقْلَ وَدَلِيلَهَا الْعِلْمَ وَسُكَّانَهَا الصَّبْرَ...»<sup>۱</sup>.

هشام بن حکم گوید: موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: ای هشام - لقمان به پسرش گفت: حق را گردن نه تا عاقل‌ترین مردم باشی، همانا زیرکی در برابر حق ناچیز است، پسر عزیزم، دنیا دریای ژرفی است که خلقی بسیار در آن غرق شدند [اگر از این دریا نجات می‌خواهی] باید کشتی‌ات در این دریا تقوای الهی و آکنده از ایمان و بادبان‌ش توکل و ناخدایش عقل و رهبرش دانش و لنگرش شکیبایی باشد.

## شرح روایت

حدیث پنجم معروف به حدیث هشامیه، روایتی طولانی است و مجموعه‌ای از درس اخلاق و اعتقاد است؛ امام کاظم علیه السلام در این روایت، تفسیر عقل را بیان فرموده است؛ ایشان به هشام می‌فرماید: در برابر حق تواضع کن تا عاقل‌ترین مردم باشی؛ یعنی در برابر حرف حق تواضع کن، زیرا انسان زیرک، کسی نیست که هنگام شناخت حق در برابرش مقاومت کند و بر حرف باطل خویش پافشاری نماید، بلکه هنگامی که حق را شناخت، بی‌درنگ حرف خودش را پس می‌گیرد. علم را در این دنیا راهنمای خویش قرار بده، زیرا مایه نجات است و این نجات یافتن توسط علم بر فضیلت علم دلالت می‌کند.

## سند روایت

این روایت از جهت سند قابل اعتماد است.

## دلالت روایت

به جهت عطف بر مسائل تقوی، ایمان، توکل و مانند این‌ها، مقصود از این علم نمی‌تواند مطلق علم باشد، زیرا هر علمی مایه نجات نیست و منظور از این نجات نیز تنها نجات دنیایی نیست، بلکه هر دو جهان را در برمی‌گیرد؛ بنابراین راهنمایی برای این است که انسان در دنیا و آخرت اهل نجات باشد؛ بنابراین این روایت نمی‌تواند بر رجحان تعلم مطلق علم دلالت کند.

## روایت ششم

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «طَلَبْتُ الْقَدْرَ وَالْمَنْزِلَةَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْعِلْمِ تَعَلَّمُوا يَعْظُمَ قَدْرُكُمْ فِي الدَّارَيْنِ وَطَلَبْتُ الْكَرَامَةَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالتَّقْوَى اتَّقُوا لَتَكْرُمُوا وَطَلَبْتُ الْغِنَى فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْقَنَاعَةِ عَلَيْكُمْ بِالْقَنَاعَةِ تَسْتَغْنُوا وَطَلَبْتُ الرَّاحَةَ فَمَا

وَجَدْتُ إِلَّا بَتَرَكِ مُخَالَطَةَ النَّاسِ إِلَّا لِقَوَامِ عَيْشِ الدُّنْيَا أَتَرَكُوا الدُّنْيَا وَ مُخَالَطَةَ النَّاسِ تَسْتَرِيحُوا فِي الدَّارَيْنِ وَ تَأْمَنُوا مِنْ  
الْعَذَابِ وَ طَلَبْتُ السَّلَامَةَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ أَطِيعُوا اللَّهَ تَسَلَّمُوا وَ طَلَبْتُ الْخُضُوعَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِقَبُولِ الْحَقِّ أَقْبَلُوا  
الْحَقَّ فَإِنْ قَبُولَ الْحَقِّ يَبْعُدُ مِنَ الْكِبَرِ وَ طَلَبْتُ الْعَيْشَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بَتَرَكِ الْهَوَى فَاتَرَكَ [فَاتَرَكَوْا] الْهَوَى لِيَطِيبَ عَيْشُكُمْ  
وَ طَلَبْتُ الْمَدْحَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالسَّخَاءِ وَ كُونُوا أَسْخِيَاءَ تُمَدِّحُوا وَ طَلَبْتُ نَعِيمَ الدُّنْيَا وَ آلا خِرَةً فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ  
الَّتِي ذَكَرْتُهَا<sup>١</sup>.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: قدر و منزلت را جُستم و آن را جز به دانش نیافتم؛ [پس] دانش بیاموزید تا قدر و  
منزلت شما در هر دو سرا بالا برود.

ارجمندی را جُستم و آن را جز به تقوا نیافتم؛ [پس] تقواپیشه کنید تا ارجمند شوید.  
توانگری را جُستم و آن را جز به قناعت نیافتم؛ پس قانع باشید تا بی نیاز و توانگر شوید.  
آسایش را جُستم و آن را جز در ترک آمیزش با مردم، مگر در حد گذران زندگی دنیا نیافتم؛ پس دنیا و آمیزش  
با مردم را ترک گوید تا در دو جهان، آسوده شوید و از عذاب [و رنج] در امان باشید.  
سلامت را جُستم و آن را جز در اطاعت از خدا نیافتم؛ پس از خدا اطاعت کنید تا به سلامت مانید.  
فروتنی را جُستم و آن را جز در پذیرش حق نیافتم؛ پس حق را بپذیرید، زیرا که پذیرش حق [آدمی را] از تکبر  
دور می سازد.

[لذت] زندگی را جُستم و آن را جز در ترک هوس نیافتم؛ پس هوس را رها کنید تا زندگی شما خوش و گوارا  
شود.

ستایش را جُستم و آن را جز در سخاوت نیافتم؛ پس سخاوتمند باشید تا ستوده شوید.

آسایش و سعادت دنیا و آخرت را جُستم و آن را جز با [تحقق] این اموری که نام بردم، نیافتم.

## شرح روایت

حدیث ششم نیز طولانی است و به بخش‌هایی از آن در مقام استدلال استشهاد می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: «طَلَبْتُ الْقَدْرَ وَالْمَنْزِلَةَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْعِلْمِ»؛ من در پی قدر و منزلت گشتم و آن را در علم یافتم؛ یعنی دانستم که قدر و منزلت به سبب علم حاصل می‌شود؛ بنابراین باید علم بیاموزی تا بتوانی جایگاه داشته باشی؛ چراکه عالم، جایگاه دارد! و قدر و منزلت از آن عالم است.

سپس امام علیه السلام فرمود: «تَعَلَّمُوا يَعْظُمُ قَدْرُكُمْ فِي الدَّارَيْنِ»؛ [این تعلم در ابتدا مطلق است؛] اما در ادامه به «فِي الدَّارَيْنِ» اشاره می‌کند که مقصود از آن دنیا و آخرت است. فرمود: «وَطَلَبْتُ الرَّاحَةَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِتَرْكِ مُخَالَطَةِ النَّاسِ إِلَّا لِقَوَامِ عَيْشِ الدُّنْيَا»؛ راحتی و آسودگی می‌خواستم تا دغدغه نداشته باشم؛ برای به دست آوردنش تلاش کردم و دیدم آرامش خاطر در دنیا به ارتباط نداشتن با دیگران است، مگر آنجایی که بخواهی دنیایت را آباد کنی؛ پس با هیچ کس ارتباط نداشته باش، مشغول دنیای خویش باش و آهسته برو و بیا تا هیچ کس با تو کاری نداشته باشد. «وَطَلَبْتُ الرَّاحَةَ»؛ یعنی آرامش، استراحت و آسایش. امیرالمؤمنین علیه السلام در این روایت دارد واقعیت‌های جامعه را بیان می‌فرماید. ممکن است که برخی از این‌ها جزء بایدها نباشد و از واقعیت‌های جامعه است.

## سند روایت

این روایت از جهت سند مرسل است.

## دلالت روایت

دلالت حدیث واضح نیست؛ چراکه از یک جهت مطلق است، زیرا این عطف‌هایی که به هم شده، علامت ظاهری دنیاطلبی، راحتی در آن، کرامت و عزت خواهی، طلب غنا و بی‌نیازی و قدر و جایگاه اجتماعی است که همه‌ی آن‌ها از مسائل دنیایی و اجتماعی است و یکی از اسباب منزلت و جایگاه اجتماعی، علم است. با این نگاه، مقصود از علم، مطلق علم است. «علم بجوار الراحة، السلامة و القناعة»؛ یعنی راحتی اقتصادی، روانی، قدر و منزلت اجتماعی، قرار گرفتن این‌ها در کنار هم از امور اجتماعی است و می‌تواند رنگ دینی نیز نداشته باشد. با این نگاه می‌توان گفت که مقصود از علم در اینجا، مطلق تعلم است، نه علم دین؛ اما در کنار آن امام علیه السلام به نکته‌ای اشاره می‌کند و می‌فرماید: «اتَّقُوا لِنَكْرُمُوا»؛ و پس از آن می‌فرماید: «اتْرُكُوا الدُّنْيَا وَ مُخَالَطَةَ النَّاسِ تَسْتَرِيحُوا فِي الدَّارَيْنِ [أَي فِي الدُّنْيَا وَ آخِرَةِ] وَ تَأْمِنُوا مِنَ الْعَذَابِ وَ طَلَبْتُ السَّلَامَةَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ أَطِيعُوا اللَّهَ تَسْلَمُوا»؛ یعنی رنگی معنوی به او می‌دهد.

بنابراین بین الخيارین و بین الدالتین انسان می‌ماند که این‌جا آیا دلالت مطلق دارد یا دلالت مقید است؟ اگر نتوانستیم در این روایت یک جهت از آن‌را ترجیح دهیم، حدیث مجمل می‌شود؛ در این صورت باید به قدر متیقن تمسک نماییم.

پس این روایت نیز از جهت دلالت مجمل است.